مهدويت و عقل‌گرايي

 حجت الاسلام و المسلمين حسين الهينژاد

چكيده

عقل‌گرايي كه تعابير ديگر آن، راسيوناليسم، عقل‌پرستي، عقل‌زدگي، عقل‌بسندگي و اصالت عقل است، در قرن هفدهم، بعد از دوران رنسانس و نوزايي علمي، بر اساس ديدگاه‌هاي علمي دكارت، گاليله و نيوتون، پي‌ريزي شد. اين پديده در قرن هيجدهم و در ادامة روشنفكري و عقل‌گرايي توسط روشن‌‌انديشاني چون دالامبر، ولتر، كندورسه و ديدرو با سرعت بيشتري تداوم يافت.

دست‌آورد و رهيافت روشنگري و اصالت عقل، افول عقل از جايگاه و منزلت واقعي خود و فروكاسته شدن در امور مادي و تجربي و نيز بي‌خاصيت شدن آن برابر خوب و بد، حق و باطل اشيا و همچنين استفاده ابزاري از عقل و محدود كردن آن در امور مشاهده‌اي و افت كاركرد عقل از امور والاي متافيزيك به امور جزئي و روزمره است.

اسلام، در جايگاه جامع‌ترين، كامل‌ترين و آخرين دين آسماني، براي آينده بشريت و مثبت جلوه دادن آن، انديشه مهدويت را به بشريت معرفي كرده است، تا در كنار تحقق آرزوي ديرينه بشر و تشكيل حكومت جهاني، استعدادها و قابليت‌هاي بشر شكوفا شده و در همه زمينه‌ها و در همه امور، رشد روزافزوني يابد؛ از جمله تكامل و تعالي عقول است كه با فراهم شدن بسترها و از بين رفتن موانع، حركت تكاملي عقل سرعت گرفته و شعاع آن به همه سطوح و زواياي زندگي بشر مي‌رسد.

تفاوت اساسي و بنيادي ميان عقل‌گرايي رنسانس و خردورزي در انديشه مهدويت و حكومت جهاني، رشديافتگي عقل در همه زمينه‌ها، حركت متوازن عقل و اقسام آن و استفاده همه جانبه از آن در امور عالي و متافيزيك و در امور داني و فيزيك و نيز دخالت دادن عقل در ارزش‌گذاري و تعيين خوب و بد اشياء در پرتو باورداشت مهدويت است.

كليد‌واژه‌ها: عقل، عقل‌گرايي، زمان ظهور، رنسانس، مهدويت، عقل عملي، عقل نظري.

مقدمه

اسلام در جايگاه آخرين، جامع‌ترين و کامل‌ترين دين آسماني، براي زندگي بشر ـ اعم از فردي و اجتماعي ـ برنامه و راهکارهاي مناسب ارائه داده و با توجه به همة نيازها و پرسش‌هاي او در صدد پاسخ دادن به آن‌ها برآمده است. برخي پرسش‌هاي مهم و اساسي كه هميشه براي بشر مطرح بوده و خواهد بود، چنين است: پرسش از آينده تاريخ و چگونگي رخداد آن، و نيز پرسش از کيفيت رخداد ظهور منجي و تشکيل حکومت جهاني توسط او، پرسش از وضعيت زندگي انسان‌هاي عصر ظهور و کيفيت تکامل و تعالي آن‌ها و نيز جايگاه و نقش عقل و قوانين عقلي در آن دوران. پرسش‌هاي فوق و نظاير آن‌ها در طول تاريخ، در اذهان همة انسان‌ها مطرح بوده است و شايد علت طرح چنين پرسش‌هايي به علت انگيزه‌هايي است که در ذيل به برخي از آن‌ها اشاره مي‌شود.

الف. انگيزه دروني که از آن، به حس باطني و گرايش فطري ياد مي‌شود، در قالب مقوله حقيقت‌جويي و معرفت‌طلبي تبلور مي‌يابد و بشر پيوسته به دليل ارضاي اين حس، به دنبال آگاهي از آينده و تاريخ خويش خواهد بود.

ب. انگيزه بروني، انگيزه‌اي که نمود خارجي داشته و ثمره آن در زندگي ظاهري بشر ـ اعم از فردي و اجتماعي ـ نمايان مي‌شود. خوب زيستن همراه نشاط، بالندگي و پويايي که در پرتو علم انسان به آينده و خوش‌فرجامي تاريخ حاصل مي‌شود، از جمله آن‌ها است؛ پس بشر به دليل دو انگيزه فوق (حقيقت‌طلبي و خوب‌زيستن) به دنبال آگاهي و اطلاع از آينده و کيفيت رخداد آن است.

در اين نوشتار، ميان پرسش‌هاي فراواني که مطرح است، تنها به دنبال پاسخ به برخي مسايل آينده و آينده‌نگري که همان آگاهي از كيفيتِ تکامل عقول در دوران طلايي ظهور و مقايسه آن با پديدة عقل‌گرايي روشنفکري که در قرن هجدهم رخ داده است، خواهيم بود.

عقل‌گرايي (راسيوناليسم)

واژه «Rationalism» از ريشه «Ratio»، و در فارسي، برابر نهادهاي «عقل گرايي»، «اصالت عقل»، «عقل‌پرستي»، «خردورزي» و از اين قبيل است. اين اصطلاح، از تعبيرات مشترک است که براي معاني و مفاهيم گوناگون و در حوزه‌هاي مختلف به كار برده مي‌شود. راسيوناليسم يا عقل‌گرايي به طور عمده در سه حوزه به کار مي‌رود:

الف. مفهوم فوق در فلسفه، برابر اصطلاح تجربه‌گرايي قرار مي‌گيرد و به معناي آن است که هر امري دربارة حقايق اساسي عالم را مي‌توان به وسيلة عقل، تبيين كرد.

ب. عقل‌گرايي در کلام، برابر ايمان‌گرايي و به معناي آن است که عقل، بر ايمان مقدم داشته مي‌شود و کليه اصول و حقايق ديني، بر مبناي عقل اثبات مي‌شود، نه آن که بر معناي ايمان استوار باشد.

ج. سومين کاربرد آن، عقل‌گرايي در عصر عقل يا دوره روشنگري است. اين اصطلاح، براي توصيف جهان‌بيني‌ها و رهيافت‌هاي فيلسوفان عصر روشنگري قرن هجدهم به کار مي‌رود.

علاوه بر رويکرد‌هاي فوق که جايگاه راسيوناليسم را در منابع سه‌گانه نشان مي‌دهند، تعاريف گوناگون ديگري نيز ارائه شده است[1] که براي رعايت اختصار از آن، صرف نظر مي‌كنيم. عمده مطالبي که در اين نوشتار به دنبال آن هستيم، پرداختن به حوزه سوّم؛ يعني تحليل و بررسي عقل‌گرايي در عصر روشنگري است. شاخصة قرن هجدهم که به عصر عقل مشهور شده، شريعت عقل، عقل بسندگي، تفکر دئيسم و در نهايت، تفکر آته ئيسم است؛ يعني در اوايل قرن هجدهم، عقل و وحي، کنار هم به شناخت خدا و تبيين شريعت مي‌پرداختند و در مرحلة بعد، طبق تفکر دئيسم که همان الهيات طبيعي است، عقل و شناخت عقلي اصل، و وحي و شناخت وحياني فرع و دنباله‌روي عقل به حساب مي‌آيد؛ امّا در مرحله سوّم، در نظر روشنفکران و وارثان متفکران دئيسمي، وحي و معارف وحي، بي‌اعتبار و بي‌معنا تلقي شده و هر‌چه عقل براي انسان تبيين كند، واقعي و داراي اعتبار است.

در همين زمينه« ايان بار بور» در کتاب«علم و دين» مراحل سه گانه فوق را چنين شرح داده است:

البته در اروپاي قرن هجدهم، بسياري کسان بودند که هنوز به مفاهيم سنتي ديني اذعان داشتند؛ ولي نظرگاه متمايز و در واقع، صفت مميزة رهبران فکري روشنگري، همانا شريعت عقل (دين عقلاني) بود که رشد و غلبه و افولش را مي‌توان در سه مرحلة متداخل پي‌جويي کرد. در مرحلة نخست که به نوعي ادامۀ نگرش اهل ذوق[2] بود، عقل و وحي را دو طريقة بديل يا علي البدل مي‌شمردند که هر دو به حقايق بنيادي يگانه‌اي منتهي مي‌شوند. هستة مشترک اين حقايق بنيادي و مقبولات عام را شامل سه مفهوم عمده يعني خداوند، سلوک اخلاقي و بقاي روح مي‌دانستند. اين سه اصل را جوهر مسيحيت مي‌گرفتند. مرحلة دوّم که رونق بازار خداپرستي طبيعي دئيسم بود، الهيات طبيعي را جانشيني براي وحي تلقي مي‌کرد. تعريف و مفهوم سنتي خداوند، تا حد زيادي تحت تأثير علم جديد تعديل يافته بود... در کفايت عقل، کوچک‌ترين شک و شبهه‌اي نبود، و به وحي و کتاب مقدس، نقش تبعي داده شده بود. روشنفکران (منورالفکرهاي) نسل اوّل، هم دين طبيعي را قبول داشتند و هم دين الهي را. منورالفکرهاي نسل بعدي از دين طبيعي جانبداري، و وحي را تخطئه مي‌کردند. با ظهور نسل سوم، زمزمۀ شکاکانه طرد و تخطئه انواع صور دين برخاسته بود. «هولباخ» منکر خدا، اختيار و بقاي روح بود و ماده را قائم به ذات مي‌دانست. او مي‌گفت: فقط طبيعت سزاوار پرستش است:

‌اي طبيعت! ‌اي فرمانرواي همة هستي! و شما‌اي فضيلت و عقل و حقيقت که گرامي‌ترين پروردگان دامان اوييد، تا ابد خدايان ما باشيد.[3]

بي‌شک عقل‌گرايي قرن هجدهم که توسط روشن‌انديشاني چون دالامبر(1717- 1783م) ولتر (1694- 1778م) کندورسه (1743- 1794م) و ديدرو (1713- 1784م) رونق يافت،[4] ريشه و خاستگاه آن به قرن هفدهم باز مي‌گردد که به خردگرايي دکارت معروف بود. البته تفاوت اساسي ميان آن دو اين است که عقل‌گرايي قرن هفدهم، ماهيت معرفت‌شناختي دارد؛ ولي عقل‌گرايي قرن هجدهم، ماهيت انساني و اجتماعي دارد؛ يعني در عصر عقل‌گرايي قرن هجدهم که با رويکرد اومانيستي همراه بود، تنها کار عقل، پرداختن به امور زندگي انسان‌ها و ارزش آن نيز، به توانمند‌کردن بشر بر امور طبيعت استوار بوده است. در اين دوران، عقل از معناي اصلي خود ( يعني درک امور کلي و متافيزيک) عدول کرده و به درک امور جزئي و تجربي خلاصه شده است. همچنين کارکرد اصلي خودش را که روشنگري و ارزش‌گذاري در امور فيزيک و متافيزيک است، از دست داده و تنها به امور مادي و فيزيکي روي آورده و در يک کلام، در خدمت علم قرار گرفته تا علم تجربي در کشف رموز طبيعت براي تسلط بشر بر سرنوشت طبيعت توانمند‌تر شود.

شاخصه‌هاي مهم عقل‌گرايي و تهافت آن با عقل‌گرايي مهدوي

شاخصه‌هاي اساسي عقل‌گرايي روشنفکري در قرن هجدهم كه به نوعي با تکامل و تعالي عقول در دوران طلايي حکومت جهاني مهدوي متعارض است، به قرار ذيل مي‌باشد:

1. اعتبار شريعت عقل( دئيسم) و طرد شريعت وحي.

2. عقل، طبيعت و پيشرفت، سه عنصر مهم راسيوناليسم.

3. خدمت‌گذاري عقل به علم تجربي كه بر اين اساس، عقل را به عقل تجربي تعبير مي‌کنند.

4. خرافي دانستن معجزات و موهوم دانستن متافيزيک.

5. عدولِ عقل از جايگاه واقعي خود(درک امور کلي و متافيزيک) و تنزل در امور جزئي و فيزيکي.

6. خوش‌بين بودن روشنفکران به توانمندي انحصاري عقل و علم در سعادت و خوشبختي بشر.

7. مکانيکي و ماشين‌وار بودن جهان و موجودات جهان.

8. تفويض و واگذاري امور طبيعي به علت‌هاي طبيعي (هم‌کنشي علل طبيعي).

آري، عقل‌گرايي و راسيوناليسم قرن هجدهم با شاخصه‌هاي فوق، اعتبار دين و متافيزيک و خدا را به چالش کشيده و بهشت و جهنم و معاد را امري موهوم و خالي از معنا دانسته است. عقل را از معنا و جايگاه اصلي خودش فرو کاسته و به معنا و جايگاه جزئي و تجربي رسانده است. همچنين عنايت و فيض خداوند را از روي جهان و موجودات آن برداشته و اداره جهان را به علل طبيعي و همکنشي مادي واگذار کرده است. اين پديده پايه‌هاي فکري و معرفتي بشر را عقل و علم تجربه‌گرا دانسته و تنها راه معرفت و شناخت را حس و تجربه مي‌داند. متفكران اين نظريه، به انسان و توانايي او آن‌قدر بها داده‌اند تا اين‌که انسان محوري را جاي خدا محوري قرارداده‌اند. در يک نگاه کلي از جمله شاخصه‌هاي مهم عقل‌گرايي و اصالت عقل، فراهم شدن بستر شکل‌گيري مکاتب بشري نظير دئيسم، اومانيسم، پوزيتيويسم، آته ئيسم و ... است.

موارد فوق، که از ناحيه اصالت عقل قرن هجدهم نصيب جامعه غربي شده و با انديشه مهدويت و تكامل عقول در دوران حكومت جهاني متعارض است، در قسمت بيان «تکامل و تعالي عقول در دوران حکومت جهاني مهدوي» بيشتر تحليل و بررسي خواهد شد و به تفاوت‌هاي ميان آن دو و نيز به صحت و سقم مؤلفه‌‌ها و پيامدهاي راسيوناليسم بيشتر خواهيم پرداخت.

عقل از منظر اسلام

قبل از آن‌که به موضوع عقل و تکامل آن در دوران حکومت جهاني و تطبيق آن با عقل‌گرايي و اصالت عقل در دوران رنسانس بپردازيم، بهتر است نيم نگاهي به معنا و مفهوم عقل و اصطلاح و جايگاه آن از منظر اسلام بيفكنيم تا در مقام ارزيابي و تطبيق، بهتر و سريع‌تر به مقصود رهنمون شويم.

براي شناخت و جايگاه عقل از نگاه اسلام لازم است به آيات و روايات نظري بيفكنيم.

عقل در قرآن

در قرآن، خود واژه عقل به تنهايي استعمال نشده است؛ ولي ماده عقل در قالب افعال و واژگان همسو با آن نظير «نهي» و «لُبّ» فراوان به كار رفته است. مرحوم علامه طباطبايي مي‌فرمايد:

اگر کتاب الهي را کاوش کامل و در آياتش دقت کنيد، شايد بيش از سيصد آيه ببينيد که مردم را به تفکر و تذکر و تعقل دعوت کرده است يا به پيامبر صلي الله عليه و آله استدلالي را از پيمبران و اولياي خود چون نوح و ابراهيم و موسي و لقمان و مؤمن آل فرعون و ... نقل مي‌کند. خداوند در قرآن خود (حتي در يک آيه) بندگان خود را امر نفرموده است که نفهميده به قرآن يا به هر چيزي که از جانب او است، ايمان آورند يا راهي را کورکورانه بپيمايند. حتي قوانين و احکامي که براي بندگان خود وضع کرده است و عقل بشري به تفصيل ملاک‌هاي آن‌ها نمي‌رسد و نيز به چيزهايي که در مجراي نيازها قرار دارند، استدلال کرده و علت آورده است.[5]

اين چنين خداوند، آياتش را براي شما بيان مي‌کند؛ باشد که خرد ورزيد.[6]

همانا در آفرينش آسمان و زمين و گردش شب و روز، نشانه‌هايي است براي خردمندان. [7]

بخوريد و چارپايانتان را نيز در آن بچرانيد که در اين، نشانه‌هايي است براي خردمندان .[8]

علامه طباطبايي; در اين‌باره مي‌گويد:

عقل، در اصل به معناي بستن و نگه‌داشتن است. اطلاق نام عقل بر آن نوع از ادراک انسان که به آن، اعتقاد مي‌بندد و بر آنچه که ادراک مي‌کند و بر نيرويي که گمان مي‌رود يکي از قواي متصرفه انسان است و به واسطة آن، خوب و بد و حق و باطل را تشخيص مي‌دهد، به همين سبب و از همين معنا است. در مقابل عقل، تعبيراتي چون جنون، سفاهت، حماقت و جهل است که به اعتبارات مختلف به کار مي‌رود. واژه عقل بر ادراکي اطلاق مي‌شود که همراه تصديق قلب است به آنچه خداوند سبحان، انسان را بر آن سرشته و آفريده است؛ يعني ادراک حق و باطل در امور نظري و شناخت خوب و بد و سود و زيان در امور عمل.[9]

عقل در احاديث

از نگاه روايات، واژه عقل با تعابير مختلفي نظير فهم، قلب، حکمت، حجت، لُبّ، علم و ... آمده است و هر کدام از آن تعابير و واژگان، بار معناي ويژه‌اي دارند. از امام صادق عليه السلام در خطاب به هشام، منقول است:

خداوند تبارک و تعالي ـ صاحب عقل و فهم را در کتاب مژده داده و فرموده است: «آن بندگانم را که هر سخني را مي‌شنوند و از نيکوترش پيروي مي‌کنند، مژده بده. ايشانند که خدا هدايتشان کرده و آن‌ها صاحبان عقل هستند.[10]

نيز حضرت در روايت ديگري به هشام فرموده است:

ان الله تعالي يقول في کتابه: (ان في ذلک لذکري لمن کان له قلب)[11] يعني عقلٌ و قال: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ)[12]، قال: الفهم و العقل؛

خداوند تبارک و تعالي ـ در کتابش مي‌فرمايد: «همانا در اين کتاب، يادآوري است براي کسي که دل دارد»؛ يعني عقل دارد و فرمود: «همانا به لقمان حکمت داديم» حضرت فرمود: مقصود از حکمت، عقل و فهم است.[13]

در اسلام، عقل از جايگاه مهم و خطيري برخوردار است. بسياري از اصول و مباني اسلام، نظير مبدأشناسي، راهنما‌شناسي و مقصد‌شناسي، براساس عقل اثبات مي‌شوند، در قرآن نيز در آياتِ بسياري ماده عقل و مفاهيم همسو با آن، استعمال شده است. خداوند، انسان‌ها را به خردورزي، عقل‌گرايي و تفکر و تدبّر دعوت کرده و آن‌ها را از قبول ايده‌ها و باورها بدونِ حمايت و پشتوانه عقل، بازداشته است.

بي‌شک نقش و کارکرد عقل، نه تنها در اثبات و تحکيم اصول و مباني اسلام مهم است؛ بلکه در فروع و مبادي احکام نيز نقش آن غير قابل کتمان مي‌باشد. به تعبير ديگر، عقل، هم در جهان‌بيني و هم در ايدئولوژي اسلام، نقش محوري دارد.[14]

علاوه بر قرآن، در روايات نيز فراوان به جايگاه و نقش عقل در هدايت و تکامل انسان‌ها تأکيد شده و فرجام خوب و بد انسان‌ها و نيز پاداش و جزاي الهي بر اساس به‌کارگيري عقل و عدم آن دانسته شده است.

چنانکه پيامبر صلي الله عليه و آله فرموده است:

خداوند، چيزي بهتر از عقل، بين بندگان خود، تقسيم نکرده است.[15]

نيز فرموده است:

از عقل راهنمايي بجوييد، تا راهنمايي شويد و از آن، نافرماني نکنيد که پشيمان مي‌شويد.[16]

از اميرمؤمنان علي عليه السلام نقل شده است:

از عقل، تو را همين اندازه کافي است که راه را از بيراهه نشانت دهد. [17]

اقسام عقل

مقوله عقل را مي‌توان با رويکرد‌هاي مختلف، به انواع گوناگوني تقسيم کرد؛ براي نمونه با يک نگاه، به نظري و عملي[18] تقسيم مي‌شود و از نگاه ديگر، به ابزاري و معرفتي[19] متمايز مي‌شود. نيز با نگاه سوم مي‌توان آن را به عقل استدلال‌گرا و شهود‌گرا و نيز عقل کلي- قياسي و عقل جزئي- استقرايي[20] تقسيم کرد.

در مکتب راسيوناليسم و اصالت عقل که در سده هجده ميلادي در مغرب زمين و ميان باورمندان به آيين مسيحيت نضج گرفت، عقل، از جايگاه اصلي و منزلت والاي خود فرو کاسته شد و تنها در امور طبيعي و در قالب عقل جزئي- استقرائي به خدمت گرفته شد. در اين مكتب بشري، خبري از عقل نظري و عملي و عقل شهودگرا نبود و استخدام عقل را در اين موارد، اشتباهي مي‌دانستند که از ناحيه علما و انديشوران گذشته سر زده است. در اين فرآيند، شاخصه‌هاي عقل جزئي و استقرائي که تنها تجربه‌نگر است و برابر نتيجه استدلال در ارزش‌گذاري، ساکت است، به همه امور معرفتي بشر سرايت کرده و بشر تنها عقل را در انجام کارهاي دنيا و ساماندهي زندگي روزمره به خدمت مي‌گيرد و توقع از عقل تمييز خوب و بد و نيز حق و باطل را ندارد. در مکتب راسيوناليسم، خدمتگزاري عقل، يک سويه و تک بُعدي است؛ امّا در مکتب اسلام، عقل دوسويه و دو بُعدي عمل مي‌کند؛ يعني هم کارها و امور انسان‌ها را سر و سامان مي‌دهد و هم جهت کارها را از لحاظ خوب و بد براي بشر بازگو مي‌کند. چنين مي‌توان نتيجه گرفت که اسلام، جايگاه واقعي عقل را حفظ کرده و در اقسام عقل ـ اعم از نظري، عملي، ابزاري و ... ـ تعادل برقرار کرده است، نه اين‌که توجه ويژه‌اي به عقل ابزاري و تجربي کرده و از عقل نظري و عملي و ... غافل باشد و يا بالعکس، بلکه عقل ابزاري که از آن به عقل معاش تعبير مي‌شود و در ارزش‌گذاري افعال خنثا است، همراه عقل نظري و عملي که معرفت در افکار و تمييز در افعال به انسان مي‌دهند، در خدمت انسان‌ها قرار مي‌گيرند.

پيش از آن‌که به موضوع عقل و پيشرفت و تکامل آن در دوران دولت مهدوي بپردازيم، اشارۀ کوتاهي به معنا و مفهوم عقل نظري و عملي و ابزاري، خواهيم داشت، تا در مقام تطبيق و ارزيابي، سريع‌تر به نتيجه رهنمون شويم.

1. عقل نظري

عقل نظري به نيرويي گفته مي‌شود که در وجود انسان قرار داده شده و انسان به وسيله آن به دنبال کسب معرفت و شناخت مي‌رود. به تعبير ديگر، عقل نظري از مقوله علم و معرفت است و با «هست» و «نيست» و «بود» و «نبود» سر و کار دارد و به وسيله آن، جهان بيني و معرفت به مبدأ و معاد، حاصل مي‌شود.[21]

2. عقل عملي

عقل عملي، مقابل عقل نظري است و موضوعات آن، غير از موضوعات عقل نظري است. عقل عملي، درباره موضوعاتي بحث مي‌کند که بر اساس اراده انسان شکل مي‌گيرد؛ مانند «بايدها و نبايدهاي مسائل اخلاقي»، «حقوق فردي و اجتماعي» و «مقررات و نظام‌هاي بشري».

پس آنچه انسان از معلم و مبادي عاليه درک مي‌کند و مي‌پذيرد، به وسيله عقل نظري ادراک مي‌کند و آنچه انسان انجام مي‌دهد و در مادون اثر مي‌گذارد، به واسطه عقل عملي است. جهتي که در اثر آن از مافوق، فيض را دريافت مي‌دارد عقل نظري است و جهتي که فيض‌هاي يافته را در مادون پياده مي‌کند، عقل عملي است.[22]

3 . عقل ابزاري

عقل ابزاري، به معناي اتخاذ و انتخاب كارآمد‌ترين وسيله و روش براي رسيدن به هدف است و نيز جهت‌گيري اصلي آن، تسلط آدمي بر طبيعت مي‌باشد، فرانسيس بيکن با رويکرد بر اين معنا در کتاب نو ارغنون گفت که دانايي، توانايي است.[23] ماکس وبر، رفتارهاي انسان غربي را که متأثر از غلبه عقلانيت ابزاري است، کنش‌هاي عقلاني معطوف به هدف مي‌داند؛ يعني رفتارهايي که متوجه هدف‌هاي دنيايي قابل دسترس است، تکنولوژي، صنعت و بوروکراسي از آثار و نتايج عقلانيت ابزاري است.[24]

حكومت جهاني مهدوي و رشديافتگي عقل

چنانچه از مفهوم‌شناسي اقسام عقل به دست مي‌آيد، آثار عقل نظري، جهان‌شناسي، هستي‌شناسي، مبدأ و خداشناسي، معاد و فرجام‌شناسي، ... است و آثار عقل عملي، رشد ايدئولوژي و بايد و نبايدهاي اخلاقي، تهذيب نفس و پرورش روح، عبادت و بندگي خدا است و آثار عقل ابزاري، رشد صنعت، تکنولوژي و تسلط بشر بر طبيعت و کيفيت بهره‌وري از آن مي‌باشد.

تفاوت اساسي و بارز که ميان رُشد عقلانيت در دوران رنسانس و عقلانيت در دوران بعد از ظهور مطرح است به اين است که عقل‌گرايي و عقلانيت در دوران مدرنيته، عقلانيت يک‌سويه بوده و تنها به فکر شناخت نواميس طبيعت و تسلط بشر بر آن مي‌باشد؛ يعني تنها به عقلانيت ابزاري که در ارزش‌گذاري و تمييز خوب و بد، خنثا است، مي‌پردازد. امّا عقلانيت بعد از ظهور، متعادل مي‌باشد؛ يعني کنار رُشد صنعت و تکنولوژي که محصول عقل ابزاري است، عقل نظري(جهان بيني) و عقل عملي (ايدئولوژي) نيز به تناسب آن، رشد و ترقي مي‌يابد.

اكنون به نمونه‌هايي از رشد‌يافتگي عقل نظري، عقل عملي و عقل ابزاري در دوران حکومت جهاني مهدوي خواهيم پرداخت.

1. رشد عقل نظري

در بيان چگونگي رشد عقل نظري ميان مردمان بعد از ظهور، بايد چنين گفت: از آن‌جا كه عقل نظري، از مقوله شناخت و علم است و نيز عامل جدائي حق از باطل شمرده مي‌شود، بر اين اساس هرگاه در جامعه‌اي شناخت و معرفت به حقايق و هستي بيشتر باشد،‌نشان از رشد و تعالي عقل نظري مردم در آن جامعه مي‌باشد.

البته ميان حقايق و هستي‌ها، عالي‌ترين وجود و هستي، از آنِ خداوند متعال است؛ پس هرگاه عقل نظري مردم رشد كرد، خداشناسي و ماورا‌شناسي ميان مردم بيشتر مي‌شود؛ چنان‌كه پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله مي‌فرمايد:

آگاه باشيد! به راستي كه خردمندترين مردم، بند‌ه‌اي است كه پرودگارش را بشناسد و فرمانش برد.[25]

 آنچه از روايات معصومين عليهم السلام دربارة زندگي مردم در دوران پس از ظهور و دوران نظام جهاني مهدوي برداشت مي‌شود، اين است كه مردم، از نظر خداشناسي و توجه به خدا، در حد عالي قرار دارند. در واقع، همان رشد و تعالي عقل نظري، ميانشان جاري است. در ذيل، براي تثبيت مطالب فوق، به رواياتي چند كه به خداشناسي مردم عصرظهور اشاره دارد، مي‌پردازيم.

امام رضا عليه السلام در تفسير آيه شريفه 83 سوره آل عمران[26] فرمودند:

در حق قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف نازل شده است. چون ظهور كند، به كافران و مرتدان مشرق و مغرب، اسلام را عرضه مي‌كند..... تا اين‌كه در شرق و غرب جهان، كسي باقي نباشد، جز معتقدان به يكتائي خدا.[27]

باز در روايت ديگري مي‌فرمايد:

خداوند، به دست او، زمين را از لوث كافران و منكران پاك مي‌كند، زمين زير پايش مي‌پيچد و هر كار سخت و دشواري براي او آسان مي‌شود.[28]

روشن است وقتي بساط كفر و انكار خدا از روي زمين برچيده شد، نقيض آن كه همان خداشناسي و معرفت به خدا است، جاي آن را پر مي‌كند. اين، همان تعريفي از رشديافتگي عقل نظري است.

از امام باقر عليه السلام نيز روايتي به مضمون فوق نقل شده است:

روي زمين، نقطه‌اي نمي‌ماند، جز اين‌كه در آن، ندا مي‌شود: «اشهد ان لا اله الا الله.[29]

از مجموع روايات فوق كه به نوعي دورنماي زندگي انسان‌ها در دوران حكومت جهاني مهدوي را ترسيم مي‌كنند، به وضوح، رشد و تعالي عقلي نظري در ميان آن‌ها، آشكار مي‌شود؛ همان عقلي كه انسان را به حقايق و هستي آشنا كرده و به عالي‌ترين حقيقت و وجود يعني خداوند متعال معرفت مي‌بخشد.

همچنين در اين‌باره روايات بسياري از معصومان عليهم السلام نقل شده است كه برخي از آن‌ها به صورت صريح و برخي به صورت تلويح، به مسأله رشد عقل نظري مردم در آن دوران پرداخته‌اند كه از باب نمونه‌ به تعدادي از آن‌ها اشاره شد و در ذيل به برخي ديگر از آن‌ها خواهيم پرداخت.

امام باقر عليه السلام در روايتي به صراحت به موضوع رشد عقل نظري اشاره مي‌فرمايد:

هنگامي كه قائم ما قيام كند، دستش را بر سر بندگان گذارد، تا خِردهاي آن‌ها بيشتر شده و فكرشان كامل گردد.[30]

از امام صادق عليه السلام نيز نقل شده است:

(به انسان‌هاي دوران) بعد از ظهور آن اندازه حكمت داده مي‌شود كه زن در خانه‌اش براساس كتاب خدا و سنت رسول خدا صلي الله عليه و آله قضاوت مي‌كند.[31]

 از روايت فوق، دو مطلب به صورت صريح برداشت مي‌شود: نخست گسترش معرفت و حكمت و دوم، گسترش اسلام شناسي كه ميان همه مردم و سطوح مختلف آن‌ها ـ اعم از زن و مرد، كوچك و بزرگ، و … ـ مطرح خواهد بود.

در نهج البلاغه از امير المؤمنين علي عليه السلام پيرامون آينده بشريت و رشد حكمت در آن دوران، چنين نقل شده است:

بدانيد آن كس از ما (حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف‌) كه فتنه‌هاي آينده را در يابد، با چراغي روشنگر در آن، گام مي‌نهد و بر همان سيره و روش صالحان (= پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و امامان عليهم السلام‌) رفتار مي‌كند، تا گره‌ها را بگشايد، بردگان و ملت‌هاي اسير را آزاد كند … . سپس گروهي براي در هم كوبيدن فتنه‌ها آماده مي‌شوند و چونان شمشيرها صيقل مي‌خورند. ديده‌هايشان با قرآن روشنايي گيرد، و در گوش‌هاشان تفسير قرآن طنين افكند و در صبحگاهان و شامگاهان، جام‌هاي حكمت سر مي‌كشند.[32]

براي تبيين روايات فوق، لازم است ابتدا به مفهوم شناسي «حكمت» و بعد به اقسام حكمت و رابطه آن با عقل پرداخته شود. قرآن، در آياتي چند به مقوله حکمت پرداخته و پيامبران و اولياي الهي را از کساني مي‌داند که به حکمت مزين بوده و نيز مسؤوليت تعليم و ترويج حکمت ميان مردم را عهده‌دار بوده‌اند.

به حقيقت، ما به خاندان ابراهيم، کتاب و حکمت داديم.[33]

خدا به هر کس که بخواهد، حکمت مي‌بخشد و به هر کس حکمت داده شود، به يقين، خيري فراوان داده شده است.[34]

اوست آن کس که ميان درس ناخواندگان فرستاده‌اي از خودشان برانگيخت، تا آيات او را بر آنان بخواند و پا‌کشان كند و به آن‌ها کتاب و حکمت بياموزد.[35]

در اين‌باره استاد آيت‌الله جوادي آملي چنين گفته است:

حکمت نظري درباره «هست»، «نيست» و «بود» و «نبود» حقايق جهان تکوين بحث مي‌کند و نيز حکمت عملي دربارة بايد و نبايد اخلاقي، فقهي و حقوقي نشئه اعتبار بحث مي‌کند. چون هر کدام صرفاً مطلبي علمي‌اند و طبق اصطلاح رايج، مُدرک آن‌ها، عقل نظري است، ممکن است مؤمن و منافق هر دو به آن‌ها راه يابند؛ ليکن چون منافق، فاقد عقل عملي است و به آنچه مي‌داند، باور و ايمان ندارد و نيز طبق آن‌ها عمل نمي‌کند، لذا ممکن است حکمت نظري و نيز حکمت عملي که هر دو دانش مخصوصي‌اند به قلب منافق راه يابند. امّا به دليل نبود عقل عملي در منافق، حکمت نظري و عملي او منجر به ايمان نمي‌شود.[36]

بنابراين چنان‌که بازگشت حکمت نظري و عملي به عقل نظري مي‌باشد، پس رُشد و تکامل حکمت ميان مردمان دوران بعد از ظهور، به معناي رُشد و تکامل عقل نظري آن‌ها است.

2. رشد عقل عملي

بي‌ترديد، از جمله تكامل و تعالي مردم در دوران بعد از ظهور، رشد عقلي ـ عملي در ميان آن‌ها است. چنان‌كه قبلاً بيان شد، عقل عملي با عقل نظري تفاوت‌هاي بارزي دارند؛ زيرا عقل عملي از سنخ عمل و نيز عهد‌ه‌دار تببين خوب و بد افعال و اعمال انسان‌ها است؛ ولي عقل نظري از سنخ شناخت و نيز عهد‌ه‌دار تبيين حق و باطل اشيا و حقايق خارجي مي‌باشد.

از آن‌جا كه عقل عملي، مربوط به افعال و كردار انسان‌ها مي‌باشد، افعالي نظير عبادت، طاعت، عدالت و به‌طور كلي اعمال نيك و پرهيز از اعمال زشت، از منظر آن، توجيه‌پذير است. امام صادق عليه السلام در پاسخ به پرسشي از معناي عقل مي‌فرمايد:

عقل، آن چيزي است كه به وسيله آن، خداي رحمان عبادت شود و بهشت، به دست آيد.[37]

از امير المؤمنين عليه السلام نقل شده است كه: خردمندترين شما، فرمانبردارترين شما (از خدا) است.[38]

به صورت عكس نقيض، براي روايات فوق، مي‌توان آية شريف ذيل را مطرح كرد:

و چه كسي ـ جز آن‌كه به سبك مغزي گرايد ـ از آيين ابراهيم روي برمي‌تابد؟[39]

زيرا، در آيات و روايات بسياري، عبادت و بندگي حق و اعمال شايسته انسان‌ها از منظر عقل توجيه شده است كه عكس نقيض آن، بدين صورت جلوه مي‌كند: هر كسي از عبادت و بندگي حق و اعمال شايسته‌ (عن ملة ابراهيم) روي‌گردان باشد، از نعمت عقل، بي‌بهره (سفيه و كم‌عقل و يا بي‌عقل) است؛ پس هر چه در يك جامعه انساني، كارهاي خوب و اعمال شايسته، عبادات و بندگي خدا، عدالت و احسان و محو ظلم، ستم، تبعيض و نابرابري، بيشتر نمود يا بد، نشان از ترقي و رشد عقل عملي در آن جامعه است.

با عنايت به مطالب فوق، وقتي به كمك روايات معصومان عليهم السلام، به زندگي مردمان دوران نظام مقدس مهدوي مي‌نگريم، مي‌بينيم مقو‌له‌هاي مثبت، نظير عبادات، بندگي حق، كارهاي خوب، اعمال شايسته، عدالت، اضمحلال ظلم و ستم و غيره در آن جامعه رونق مي‌يابد؛ پس به اين نكته رهمنون مي‌شويم كه عقل عملي در آن جامعه رشد و ترقي پيدا كرده است. در ذيل، به مواردي كه نشان دهندة رشديافتگي عقل عملي است، خواهيم پرداخت.

أ. ايمان

ايمان، يكي از مصاديق عقل عملي است، رشد ايمان و اعتقاد مردم به خدا در دوران بعد از ظهور، نشان از رشد عقل عملي آن‌ها است.

چنان‌كه در توقيع شريفي كه از ناحيه مقدسه صادر شده است، امام زمان عليه السلام مي‌فرمايد:

..آن روز (پس از ظهور)روي زمين به جز مؤمني كه خداوند دلش را براي ايمان آزموده است، كسي نمي‌ماند.[40]

امام صادق عليه السلام مي‌فرمايد:

مذاهب ديگر را از بين مي‌برد؛ پس در زمين چيزي جز دين خالص نمي‌ماند.[41]

ب. عبادت

از پيامبر صلي الله عليه و آله نقل شده است.

(در دوران حكومت مهدي) زنا، شراب‌خواري و ربا خواري از بين مي‌رود. مردم به عبادت و اطاعت روي مي‌آورند. امانت‌ها را به خوبي رعايت مي‌كنند. اشرار مردم نابود مي‌شوند و افراد صالح باقي مي‌مانند.[42]

باز از رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله نقل شده است:

و همه مردم به اطاعت و عبادت خداوند گرويده، در اجراي احكام ديانت مي‌كوشند.[43]

ج. عدالت

از شاخصه‌هاي مهمي که از رشديافتگي عقل عملي ميان بشر و جوامع بشري حکايت مي‌کند، مقوله عدالت است. در دوران حکومت جهاني مهدوي، اين مهم در ابعاد مختلف و نيز در سطوح گوناگون جامعه توسط آن منجي آسماني پياده شده و مردم براي اولين بار، اجراي عدالت فراگير را در جامعه تجربه مي‌کنند. از امير المؤمنين علي عليه السلام چنين نقل شده است:

او، همان خورشيدي است كه از مغرب طلوع خواهد كرد. ميان ركن و مقام ظاهر مي‌شود و ميزان عدالت را مي‌گسترد. (پس از آن،) ديگر كسي به كسي ستم نمي‌كند.[44]

د. اعتقاد به خدا

از امام باقر عليه السلام نقل شده است:

(در دوران ظهور) روي زمين جايي نمي‌ماند جز اين‌که در آن به يگانگي خدا و رسالت پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله اقرار مي‌شود.[45]

ه‍ . دوري از گناه

هرچه اعتقاد و ايمان و به تعبير ديگر، عقل عملي مردم بيشتر باشد، معصيت و گناه، ميان آن‌ها کمتر خواهد بود؛ پس هر آن‌چه گناه و معصيت ميان مردم کمتر باشد نشان از تعالي عقل عملي ميان آن‌ها است. در اين خصوص، برخي روايات به بيان محو معصيت و گناه در دوران بعد از ظهور پرداخته که نتيجه آن، رشد عقل عملي ميان مردمان بعد از ظهور است. در اين‌باره امام صادق عليه السلام در پاسخ يکي از اصحابش چنين فرموده است:

سبحان الله ! مگر نمي‌خواهيد خداي تبارک و تعالي حق و عدل را در شهرها ظاهر سازد و همگان را به يک کلمه گرد آورد و دل‌هاي پراکنده و پريشان را الفت عطا کند؟ و مردم در روي زمين خدا را نافرماني نکنند؟[46]

مصاديق فوق، نمونه‌هايي از رشديابي عقل عملي در دوران حكومت مهدوي است. علاوه بر آن‌ها موارد بسياري وجود دارد كه به صورت اجمال عبارتند از: آزادي[47]، صميميت ميان مردم[48]، امنيت[49]، آبادي و عمران[50]، عزت و بزرگواري[51]، وحدت[52]، بركات و خيرات[53]، پاكدامني و دوري از معصيت[54] ، توجه به قرآن[55]، معرفت و شناخت فراگير و... . اين‌ها از مواردي است كه از شاخصه‌هاي بارز دوران حكومت جهاني مهدوي برشمرده مي‌شوند. با رويكرد كلي مي‌توان چنين نتيجه گرفت كه وقتي جامعه‌اي به موارد فوق، آراسته باشد، مردمان آن جامعه از لحاظ عقل عملي داراي رشد كافي هستند.

3. عقل ابزاري

چنان‌که پيش‌تر بيان شد، عقل ابزاري که در روايات، به عقل معاش تعبير شده است، براي ساماندهي امور دنيا به کار گرفته مي‌شود. گستره نفوذ آن، طبيعت و امور طبيعي مي‌باشد و با کشف رموز طبيعت، دست بشر را در استفاده بيشتر از طبيعت باز مي‌کند. پيشرفت صنعت، تکنولوژي و عمران و آبادي زمين، از ثمراتي است که از ناحيه عقل ابزاري حاصل مي‌شود. در اين باره روايات بسياري در منابع حديثي آمده است كه به برخي از آن‌ها اشاره مي‌كنيم:

امير مؤمنان عليه السلام مي‌فرمايد:

ـ برترين مردم در عقل، بهترين آن‌ها است در تقدير و برنامه‌ريزي معاش خود.[56]

ـ بهترين دليل بر زيادتي عقل، حسن تدبير است.[57]

ـ عقل، تو را به امر سودمند‌تر فرمان مي‌دهد.[58]

ـ عقل، گمانه‌زني درست و شناخت آينده بر اساس گذشته است.[59]

ـ مرز عقل، عاقبت انديشي است.[60]

البته عقل ابزاري يا عقل معاش در اسلام با ديدگاه برخي از انديشوران غربي كه تجددگرا هستند، نظير دكارت و هيوم، تفاوتي اساسي دارد، زيرا عقل ابزاري بر اساس ديدگاه تجدد‌گرايان، به مثابه ابزاري است براي رسيدن به اميال و خواسته‌هاي نفساني، اما عقل معاش و ابزاري از ديدگاه اسلام، عقلي است كه در خدمت عقل نظري و عملي قرار گرفته و انسان را در امور مادي مساعدت مي‌كند، تا انسان بدون دغدغه‌هاي مادي در ارتقاي عقل نظري و عملي كه همان خداشناسي و عبوديت است كوشا باشد؛ از همين رو اميرمؤمنان علي عليه السلام براي نشان دادن همسويي ميان عقل ابزاري با عقل نظري و عملي مي‌فرمايد:

برترين مردم در عقل، كساني هستند كه بهتر از ديگران در معاش خود تدبير و برنامه‌ريزي مي‌كنند و بيش از ديگران به اصلاح معاد و آخرتشان اهتمام مي‌ورزند.[61]

اما در دوران حکومت جهاني مهدوي، پيشرفت صنعت، تکنولوژي و عمران و آبادي‌اي که در جامعه بشري رخ مي‌دهد همه، در راستاي همين موضوع توجيه شده و نشان از رشديافتگي عقل ابزاري مي‌باشد.

امام صادق عليه السلام فرموده است:

شخص مؤمن در زمان قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف اگر در مشرق باشد و برادر او در مغرب، از مشرق او را در مغرب مي‌بيند و اگر در مغرب باشد و برادرش در مشرق، او را مي‌بيند.[62]

از امام باقر عليه السلام نقل شده است:

هنگامي که قائم ما قيام کند، دست شريفش را بر سر بندگان گذارد و خردهاي آن‌ها را گرد آورد و فکرهاشان را کامل كند و خداوند، بر وسعت بينايي و شنوايي آن‌ها مي‌افزايد و ميان قائم و آن‌ها مانع و سدي نمي‌ماند. هر وقت قائم بخواهد با آن‌ها سخن بگويد، آن‌ها هر کجا باشند، مي‌شنوند و آن‌ها هر کجا که هستند، نگاه مي‌کنند و او را در اقامتگاه خود مي‌بينند.[63]

پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله فرموده است:

در دولت او، مردم آن‌چنان در رفاه و آسايش به سر مي‌برند که هرگز نظير آن ديده نشده است. مال به قدري فراوان مي‌شود که هر کس نزد او بيايد، اموال فراواني زير پايش مي‌ريزد.[64]

باز فرموده است:

آن هنگام، زمين، گنجينه‌هاي خود را براي او آشکار مي‌كند و برکت‌هايش را بيرون مي‌فرستد. ديگر انسان، براي صدقه و بخشش محلي پيدا نمي‌کند؛ زيرا بي‌نيازي، همة مؤمنان را فرا گرفته است.[65]

موارد فوق حكايت از رشد شاخصه‌هاي عقل ابزاري در دوران حکومت جهاني دارد که علاوه بر موارد ذکر شده، موارد ديگري نيز در روايات آمده است که براي رعايت اختصار از ذكر آن‌ها صرف نظر مي‌كنيم.

نتيجه و ارزيابي

در انتهاي نوشتار، با توجه به مفهوم‌شناسي عقلانيتِ رنسانس و عقلانيت ديني و نيز با عنايت به آثار و پيامدهايي که از ناحيه آن دو، متوجه بشر و جوامع بشري مي‌شود، به مقايسه و ارزيابي آن‌ها مي‌پردازيم.

ابتدا شايد بتوان چنين ادعا کرد که عقلانيت رنسانس، با عقلانيت ديني تفاوت‌هاي ماهوي ندارند؛ زيرا عقلانيت ابزاري که در راسيوناليسم مطرح بوده و غايت آن، ساماندهي دنيا مي‌باشد، در عقلانيت ديني (که از آن، به عقل معاش ياد مي‌شود) نيز مطرح بوده و نمود و بروز کامل آن در دوران حکومت واحد جهاني ديده مي‌شود؛ امّا تفاوتهايي که ميان عقلانيتِ رنسانس با عقلانيت دوران ظهور مطرح است را مي‌توان از دو طريق «کم» و « کيف» چنين مطرح كرد :

أ. تفاوت‌هاي کمي

عقلانيت ابزاري يا عقل معاش که در قالبِ علم، صنعت و تکنولوژي نمود مي‌يابد، در دوران طلايي ظهور و تشکيل حکومت واحد جهاني، مراتب عالي و کاملش در خدمت رفاه و آسايش بشر قرار مي‌گيرد. در اين‌باره امام صادق عليه السلام که در مقام مقايسه ميان قبل و بعد از ظهور از لحاظ رُشد علم بوده، نسبت آن دو را 5/12 برابر معرفي کرده است.

علم، از 27 حرف تشکيل مي‌شود. تمام آنچه پيامبران آورده‌اند، دو حرف است و بشر، بيش از اين دو حرف تاکنون نشناخته‌اند. آن‌گاه که قائم قيام کند، 25 حرف ديگر را آشکار سازد، و ميان مردم بگستراند و آن دو حرف را به آن‌ها ضميمه سازد، تا 27 حرف را گسترش داده باشد.[66]

پس ميان دوران بعد از ظهور با عقل‌گرايي در عصر رنسانس از لحاظ رشد كمي معرفت تفاوت و فاصله به حدي است كه نمي‌توان ميان آن دو واژه مقايسه و تطبيق را به كار برد.

ب. تفاوت‌هاي کيفي

چنان‌که پيش‌تر بيان شد، عقلانيت ابزاري که در رنسانس مطرح است، يک سويه است و تنها به امور دنيايي و زندگي بشر نظر دارد و هدف آن، مسلط کردن بشر بر سرنوشت طبيعت و استفاده تمام عيار از منابع طبيعي است و از آن‌جا که عقل نظري و عملي او را همراهي نمي‌كنند، از لحاظ شناختاري و تميز خوب و بد و نيز حق و باطل محروم مي‌باشد؛ از اين رو وقتي دست بشر به طبيعت و منافع طبيعت باز مي‌شود، سر از تخريب و اضمحلال طبيعت در مي‌آورد و پيامد‌هاي منفي آن، همانا به هم خوردن اکوسيستم جهان و بروز فاجعه ال ينو[67] و گرم شدن زمين و پاره شدن لايه اُزن مي‌باشد که در نهايت، زمين را براي ساکنان آن، ناامن و غير قابل سکونت مي‌نمايد.

امّا در دوران طلايي ظهور، رُشد عقل ابزاري متوازن بوده و کنار آن عقل ارزش‌گرا و معرفت‌آور؛ يعني عقل نظري و عملي، دوشا‌دوش عقل ابزاري رشد کرده و آثار و ثمره آن، استفاده کامل و صحيح بشر از طبيعت و منافع طبيعي مي‌باشد و ديگر از ناهنجاري‌هاي زيست‌محيطي و تخريب زمين خبري نيست. اكنون به يک نمونه از هنجارهاي زيست محيطي در روزگار سبز مهدوي اشاره مي‌كنيم. چنان‌که امام صادق عليه السلام فرموده است:

جهان، با پياده شدن عدالت، خرّم شود. آسمان، باران‌هايش را فرو ريزد. درختان، ميوه‌هاي خود را آشکار مي‌سازد. زمين، گياهان خود را بيرون مي‌فرستد و براي ساکنان خود، آرايش مي‌کند.[68]

روايت فوق که از سخنان امام صادق عليه السلام در وصف دوران حکومت جهاني مهدوي است، يکي از روايت‌هايي است که جهان بعد از ظهور را ترسيم کرده است. نيز در برخي روايات به باران‌هاي پي در پي و پربرکت اشاره شده است[69].

وقتي فرود آمدن باران‌هاي پربرکت و پي در پي و نيز آراستگي زمين به سرسبزي و خرمي و همچنين فراواني گياهان و ميوه‌ها و ... را کنار هم قرار مي‌دهيم، به اين نتيجه مي‌رسيم که جهانِ بعد از ظهور، جهاني است که در آن، نظم و انتظام محيطي برقرار بوده و از اختلال آب و هوايي و به هم خوردن اکوسيستم و ناامني‌هاي زيست‌محيطي خبري نيست.

تاريخ تحويل: 3/6/1387

[1]. مجله تخصصي کلام اسلامي، مؤسسه تحقيقات و تعليماتي امام صادق عليه السلام، شماره 39، ص 103.

[2]. اهل ذوق، بر اين باورند که در طبيعت، قصد و غايات الهي مندرج است؛ ولي به درستي معتقدند که اين غايات، نبايد در توصيف علمي نقش داشته باشد.

ايان، باربور، علم و دين، تهران، مرکز نشر دانشگاهي، ترجمه بهاءالدين خرمشاهي، 1379ش، چاپ سوم، ص 61.

[3]. همان، ص 74.

[4]. مجله تخصصي کلام اسلامي، شماره 39، ص 106.

1. محمد حسين طباطبايي، الميزان، بيروت، موسسه الاعلمي للمطبوعات، ج 6، ص 260.

2. (کذلک يُبَّيّنُ الله لکم آياته لعلکم تعقلون)؛ بقره (2): 242.

[7]. (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُوْلِي الألْبَابِ)؛ آل عمران(3):190.

[8]. (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُوْلِي النُّهَي)؛ طه(20): 56.

[9]. محمد حسين طباطبائي، پيشين، ج2، ص251.

[10]. «ان الله تبارک و تعالي بَشَّرَ اهل العقل و الفهم في کتابه فقال: (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ)؛ (زمر (39): 18)؛ محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، ج1، ص132.

[11]. ق(50): 37.

[12]. لقمان(31): 12.

[13]. محمد كليني، اصول کافي، کتاب عقل و جهل، بيروت، دارالكتب الاسلامية، چاپ سوم، ج 1، ح 12، ص 18.

[14]. تلخيص شده از: آيت الله عبدالله جوادي آملي، شريعت در آينه معرفت، قم، مرکز نشر فرهنگي رجا، 1372ش، ص 190.

[15]. «ما قَسَمَ الله للعباد شيئاً افضل من العقل»؛ محمد كليني، پيشين، ج 1، ص 11.

[16]. «استرشدوا العقل تَرشُدُوا وَ لا تَعصُوُه فَتَندَمُوا»؛ نوري طبرسي، مستدرک الوسايل، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، ج 11، ص 207.

[17]. «کفاک من عقلک ما أوضح لک سبيل غيک من رشدک»؛ نهج البلاغه، تحقيق از شيخ محمد عبده، بيروت، دارالمعرفه، ج 4، ص 99.

[18]. عبدالله جوادي آملي، حکمت نظري و عملي در نهج البلاغه، چاپ اسراء، ص 15.

[19]. عبدالحسين خسروپناه ، کلام جديد، قم، دفتر تبليغات اسلامي، 1379ش، ص 65.

[20]. سيد حسين نصر، نياز به علم مقدس، ص 292.

[21]. ملا هادي سبزواري، شرح منظومه، ص 305، حاشيه؛ عبدالله جوادي آملي، پيشين، ص 15.

[22]. عبدالله جوادي آملي، پيشين، ص 37.

[23]. محمدعلي فروغي، سير حكمت در اروپا، انتشارات زوار، ص123.

[24]. سايت شبکه خبر دانشجو، مقاله از حميد پارسانيا، www.com.ir .

[25]. «الا و ان اعقل الناس عبد عرف ربه فاطاعه»؛ حسن ديلمي، اعلام الدين، بيروت، مؤسسة الوفاء، ج15، ص337.

[26]. (وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا)؛ آل عمران (3): 83.

[27]. «انزلت في القائم عليه السلام اذا خرج في اهل الردة و الكفار في شرق الارض و غربها فعرض عليهم الاسلام… حتي لا يبقي في المشارق و المغارب احد الا وحد الله»؛ علامه مجلسي، پيشين، ج 53، ص 238؛ سيد مصطفي كاظمي، بشاره الاسلام، تهران، مكتبة النينوا الحديثية، ص 230.

[28]. «يطهر الله به الارض من اهل الكفر و الجحود. و تطوي له الارض و يذل كل صعب»؛ علي حايري يزدي، الزام الناصب، بيروت، موسسه الاعلمي للمطبوعات، ص68.

[29]. «و لا يبقي ارض الا نودي فيها شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً رسول الله»؛ علي محمد علي دخيل، الامام المهدي، بيروت، دارالمرتضي، چاپ دوم، ‌ص 34.

[30]. «اذا قام قائمنا وضع يده علي رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها احلامهم»؛ محمد صدوق، كمال الدين و تمام النعمه ،‌موسسه نشر اسلامي، ج2، ص 675

[31]. «وتؤتون الحكمه في زمانه حتي أن المراه لتقضي في بيتها بكتاب الله تعالي و سنة رسول الله»؛ محمد نعماني، غيبت نعماني، تهران، مكتبة الاسلامية، 1363ش، ص238.

[32]. «الا و ان من ادركها منا يسري فيها بسراج منير و يحذوا فيها علي مثال الصالحين ليحل فيها ربقاً و يعتق فيها رقاً ثم ليشحذن فيها قوم شحذ القين النصل تجلي بالتنزيل ابصارهم و يرمي بالتفسير في مسامعهم و يغبقون كاس الحكمه بعد الصبوح»؛ نهج البلاغه، خطبه150.

[33]. (فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ نساء) (4): 54.

[34]. (يُؤتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاء وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا)؛ بقره (2):269.

[35]. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمة)؛ جمعه(62): 2.

[36]. عبدا... جوادي آملي، پيشين، ص 15.

[37]. «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛ محمد كليني، پيشين، ج1، ص 11.

[38]. «اعقلكم اطوعكم»؛ عبد الواحد آمدي، غرر الحكم و دررالكلم، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ح382.

[39]. (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ)؛ بقره (2):130.

[40]. «…فيومئذٍ لا يبقي علي وجه الارض الا مومن قد اخلص قلبه للايمان»؛ محمدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 104.

[41]. «يرفع المذاهب من الارض فلا يبقي الا الدين الخالص»؛ سيدمصطفي كاظمي، پيشين، ص 287.

[42]. «و يذهب الزني و شرب الخمر و يذهب الربا و يقبل الناس علي العبادات و تؤدي الامانات، و تهلك الاشرار و تبقي الاخيار»؛ علي ابن طاووس، الملاحم و الفتن، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ص54.

[43]. «و تعكف الناس علي الطاعه و الخشوع و الديانه»؛ لطف الله صافي، منتخب الاثر، قم، موسسه السيده المعصومه، چاپ اول، 1419ق، ص 474.

[44]. «هو الشمس الطالعه من مغربها، يظهر عند الركن و المقام فيطهر الارض و يضع ميزان العدل فلا يظلم احد احداً»؛ علي حايري يزدي، پيشين، ص 180.

[45]. «و لا يبقي ارض الّا نودي فيها شهاده ان لا اله الّا الله وحده لا شريک له و ان محمداً رسول الله»؛ علي‌محمد، علي‌ دخيل، پيشين، ص 32.

[46]. «سبحان الله اما تحبون ان يظهرالله تبارک و تعالي الحق و العدل في البلاد و يجمع الله الکلمه، و يؤلّف الله بين قلوب المختلفه و لايعصون الله عز و جلّ في ارضه»؛ محمد كليني، پيشين، ج 1، ص 333؛ محمدباقر مجلسي، پيشين، ج 52، ص 127.

[47]. محمدباقر مجلسي، پيشين، ج53، ص115.

[48]. محمد مفيد، اختصاص، بيروت، موسسه الاعلمي للمطبوعات، ص 24.

[49]. محمدباقر مجلسي، پيشين، ج52، ص316؛ لطف‌ا... صافي، پيشين، ص474.

[50]. حافظ سليمان القندوزي، ينابيع الموده، قم، منشورات الشريف الرضي، چاپ دوم، ج3،ص78.

[51]. علي‌ابن طاووس، پيشين، ص 108.

[52]. سليمان كامل، روزگار رهائي، تهران، نشر آفاق، ترجمه علي اكبر مهدي‌پور، چاپ سوم، ج1، ص500.

[53]. محمد نعماني، پيشين، ص124؛ سيدمصطفي كاظمي، پيشين، ص 243.

[54]. محمد كليني، پيشين، ج 1، ص333؛ بحارالانوار، ج52، ص 127.

[55]. حافظ سليماني قندوزي، ينابيع الموده، قم، منشورات الشريف الرضي، چاپ دوم، ج3، ص 94.

[56]. عبدالواحد آمدي، پيشين، ج2، ص422.

[57]. همان، ج2، ص429.

[58]. ابو سعيد آبي، نثر الدرر، مصر، مركز تحقيق التراث، ج1، ص285.

[59]. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج2، ص331.

[60]. عبدالواحد آمدي، پيشين، ج3، ص404، ح4901.

[61]. همان، ج2، ص472، ح3340.

[62]. «ان المؤمن في زمان القائم، و هو في المشرق، ليري اخاه الذي هو في المغرب، و کذا الذي في مغرب يري اخاه في المشرق»؛ سيدمصطفي كاظمي، پيشين، ص254؛ محمدباقر مجلسي، پيشين، ج 52، ص 391.

[63]. «اذا قام قائمنا وضع يده علي رؤوس العباد فجمع به عقولهم و کملت به احلامهم، ثم مدَّ الله في ابصارهم و اسماعهم حتّي لايکون بينهم و بين القائم حجاب بريد يکلمهم فيسمعون، و ينظرون اليه و هو في مکانه»؛ محمد نعماني، پيشين، ص 4.

[64]. «تنعم امتي في دنياه نعيماً لم تنعم مثله قط، البرّ منهم و الفاجر و المال کدوس، ياتيه الرّجل فيحثوا له»؛ علي اربلي، کشف الغمه، بيروت، دارالاضواء، ج 3، ص 263؛ محمدباقر مجلسي، پيشين، ج 51، ص 76.

[65]. «فحينئذٍ تظهر الارض له کنوزها، و تبدي برکاتها، حتّي لا يجد الرجل منکم موضعاً لصدقته و لا لبره بشمول الغني جميع المؤمنين»؛ علي حايري يزدي، پيشين، ص 139.

1. «العلم سبعه و عشرون حرفاً فجميع ماجائت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتي اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسه و العشرين حرفاً فبثها في الناس و ضَمَّ اليها الحرفين، حتي يبثها سبعه و عشرين حرفاً»؛ محمدباقر مجلسي، پيشين، ج 52، ص 336.

[67]. پديده ال ينو به معناي به هم خوردن اكوسيستم جهان است.

1. «فتستبشر الارض بالعدل، و تعطي السماء قطرها، و الشجر ثمرها و الارض نباتها و تتزين لاهلها»؛ سيدمصطفي كاظمي، پيشين، ص 71.

2. محمدباقر مجلسي، پيشين، ج 52، ص 280.